

داستان حمله بردن سگ بر گدای کور

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

داستان های مثنوی

با نشر روان

مهدی سیاح زاده

داستان حمله بردن سگ بر گدای کور

برگرفته از کتاب « پیمانۀ و دانۀ »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ پنجم - ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

داستان حمله بردن سگ بر گدای کور

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

کور نشناسد، نه از بی چشمی است

بلکه این زآن است، کز جهل است مست

۲۳۶۶/۲

داستان حمله بردن سگ بر گدای کور

(دفتر دوم - از بیت ۲۳۵۴)

یک گدای کور، از محله ای می گذشت، سگی مانند شیر به او حمله کرد. کور هرچه خواست از او بگیرد ممکن نشد. این بود که از فرط ترس و عجز به سگ تعظیم کرد و گفت: ای وجود قدرتمندی که می توانی حتی شیر را شکار کنی، من در مقابل تو تسلیم هستم، بزرگی کن و دست از سر من بردار. آدم لاغر و درمانده ای مثل من به چه درد تو می خورد. همتایان تو اکنون در صحرا و دشت گورخر شکار می کنند و تو به من کور بینوا حمله می کنی. این کار در شأن تو نیست.

شرح مختصر نمادها و رمزها

این داستان (یا «تمثیل») در انتهای حکایت «عاقل دیوانه نما» آمده است. در آنجا مولوی می خواست بگوید که

انسان های به کمال رسیده، خود را در پرده ی گمنامی و حتی درست خلاف آنچه که هستند، پوشیده نگاه می دارند. مردم عادی قادر نیستند آنان را با چشم ظاهریین خود بشناسند، زیرا ممکن است حتی دیوانه نمایی کنند. بسیارند کسانی که چون این اولیاء حق را نمی شناسند، مانند سگی که به نابینایی حمله می کند، ظاهراً به آزار و اذیت آنان می پردازند. چرا مولوی برای چنین وجود والایی، شخصیت گدا را انتخاب کرده است؟ پاسخ این است که آن کور گدا، به مقام «فقر» رسیده است. فقر یکی از مقامات والا در صوفیه است. زیرا انسان در عین «فقر» صاحب همه چیز است. مولوی در جای جای مثنوی این موضوع فقر را شرح می دهد. عرفا، فقر را این گونه شرح می دهند که: همه ی موجودات عالم، چه پیش از به وجود آمدن و چه پس از آن محتاج خدا هستند. آن وجودی که به وجود نیامده، نیاز دارد که به وجود بیاید. و آن وجودی که به وجود آمده برای بقای خود نیازمند به خدا است. پس این صفت نیاز به خدا در همه ی موجودات عالم مشترک است.

بنابراین از دید صوفیان و عارفان، انسان نیز ذاتاً نیازمند به خدا است. اما انسان بر خلاف تمام موجودات عالم، اغلب

این نیاز خود را به اشیا بی که آنان نیز محتاج خدا هستند (مانند مال و ملک و ثروت و قدرت و غیره) پیوند می زند. وقتی کسی به درجه هایی از کمال رسید و با چشم باطن بین (نه ظاهری) همه ی عالم وجود را نگرست، می بیند که دل بستن و طلب نیاز از وجودی که خود محتاج است ابلهی است. پس نیاز به موجودات را رها می کند و برای رفع حاجات خود به قادر متعال روی می آورد که بی نیاز مطلق است. چنین حالت بی نیازی از خلق و نیازمندی به خالق را عرفا «فقر» می نامند.

جمله ی معروف حضرت رسول اکرم: «الْفَقْرُ فَخْرِي» (فقر باعث فخر و مباهات من است) بر اساس همین اصل بیان شده است. انسان سعادت‌مندی که به مقام والای فقر رسید، دیگر از همه این ظواهر زندگی بی نیاز است. گرچه، اگر بخواهد، می تواند همه را در دست داشته باشد. در این رابطه صوفیان چند دسته هستند. برخی اعتقاد دارند که انسان باید به کلی از امور دنیوی بگذرد و در نهایت فقر مالی و مادی، روزگار بگذراند و از این راه به خدا نزدیک شود. اما برخی دیگر معتقدند، داشتن ثروت و مقام و شهرت و بقیه ی این مواهب زندگی که خداوند برای رفاه انسان آفریده، خود به خود بد نیست و انسان

داستان حمله بردن سگ بر گدای کور

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

می تواند صاحب تمام آن ها باشد (مانند حضرت سلیمان که ثروت و مقام و شهرت و شوکت را یکجا داشت)، اما هنگامی زیان می بیند که به آن ها دل ببندد، به آن ها عشق بورزد، آن ها را پرستد و خدای خود گرداند و سرانجام مانند فرعون گرفتار خودبینی و خود بیش بینی و کبر و نخوت شود.

به این علت است که کسانی از صوفیان می گفتند:

برای گرفتار نشدن به این بلیه ی گناه آلود، باید از همه ی این مواهب چشم پوشید و مانند تارک دنیا ها زندگی کرد. مولوی در مثنوی و غزلیات شمس به کرات این تارک دنیایی و بریدن از مواهب زندگی را نهی می کند. اما همواره تذکر می دهد که نباید بنده و اسیر آن ها گردید. وقتی انسان شهریار وجود خود شد، به آن درجه ی والای «فقر» می رسد. مولوی همین داستان «حمله بردن سگ، بر گدا» را به عنوان شاهد مثال این بحث نقل می کند. در این داستان گدای نابینا، انسان والای به مقام «فقر» رسیده ای است که چشم ظاهربین خود را نابینا کرده است. او دیگر این ظواهر زندگی را نمی بیند و روشن دل شده و محو و مست جمال حق شده است.

داستان حمله بردن سگ بر گدای کور

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

سگ، سمبل انسان جاهلی است که فقط صورت و ظاهر جهان را می بیند و به آزار گدای کور می پردازد. گدای روشندل نیز، با آن که می تواند در یک لحظه سگ را به جزای این گستاخی برساند، او را نصیحت می کند که برو شیر شو:

گور می جویند یارانت به صید
کور می جویی تو در کوچه به کید^۱
آن سگ عالم شکار گور کرد
وین سگ بی مایه قصد کور کرد
۲۳۶۱/۲

^۱ - کید: حيله و نیرنگ.